

روش شناسی انسان شناسی تاریخی و کاربرد آن در مطالعات اسلامی^۱

دکتر احمد پاکتچی^۲

به کوشش: صابر اکبری خضری^۳

طرح مسئله

انسان شناسی تاریخی یا همان Historical anthropology یکی از رویکردهایی است که در حوزه انسان شناسی وجود دارد و حدوداً دو دهه ای است که به طور جدی درگیر بحث های مطالعات اسلامی شده و گفتگوهای تنگننگی بین این دو حوزه شکل گرفته است. بحث محوری در حوزه انسان شناسی به طور کلاسیک، بحث فرهنگ است؛ اما همان گونه که فرهنگ هایی زیستی وجود دارند که زینندگان آن فرهنگ همین حالا روی کره زمین هستند، بسیاری از فرهنگ ها هم وجود دارند که مربوط به زمان ما نیستند و در زمان دیگری بوده اند. در واقع از زمانی که انسان پا بر روی زمین گذاشته تا امروز، گونه های بسیار زیادی از فرهنگ ها حضور داشته اند. وقتی می گوئیم انسان شناسی تاریخی، انسان از این منظر تاریخی-فرهنگی موضوع بحث قرار می گیرد؛ سوال اینجاست که چطور می توانیم فرهنگ های تاریخی را انسان شناسانه مطالعه کنیم، حال این که زینندگان آن فرهنگ در حال حاضر نیستند تا بشود یک کار میدانی روی آن ها انجام داد؟

انسان شناسی تاریخی

به عنوان مقدمه بنده می خواهم یک معنای اعم و یک معنای اخص از انسان شناسی تاریخی ارائه کنم. منظور از معنای اعم انسان شناسی تاریخی «مطالعه انسان شناختی درباره جامعه ای که در زمان گذشته زیسته باشد و امروز امکان مطالعه مستقیم درباره آن وجود ندارد» است؛ به عبارت دیگر «دانش مطالعه دگرگونی گنش های جمعی انسان ها در ظرف تاریخ». البته در مطالعات اسلامی ما بیشتر درگیر عرب حجاز در دروه نزول قرآن، مردم حجاز و عراق در دوره ای که ائمه زندگی می کرده اند و در یک مقطع کوتاهی مردم ایران در زمان امام رضا (ع) هستیم. اما به معنای اخص منظور

^۱ متن حاضر که برای اولین بار به علاقه مندان و پژوهشگران علوم انسانی ارائه می شود، برگرفته از سخنرانی دکتر احمد پاکتچی در هم اندیشی «انسان شناسی و اسلام» به تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۹۷ در دانشگاه شهید بهشتی است.

^۲ عضو شورای عالی علمی مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^۳ کارشناسی ارشد معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات mosafer.rezvan@gmail.com

«رویکرد به موضوعات انسان شناختی با نگرش و روش تاریخی» است. این مسئله بسیار مهم است، منظور از نگرش دقیقاً «Attitude» هست و منظور از روش دقیقاً «Method»؛ یعنی اساساً این که تاریخ برای خودش یک نوع نگرش دارد و یک نوع روش دارد که اگر ما با آن نگرش و روش به سراغ موضوعات انسان شناختی برویم، یک شکل خاصی از انسان شناسی شکل می گیرد و به وجود می آید که بر اساس مبنای درک تاریخی است.

برای فهم بهتر انسان شناسی تاریخی، باید به چند موضوع کلیدی توجه کرد؛ یکی ظرفی است که داریم مطالعه می کنیم؛ مسئله مورد مطالعه ما، «اینجا و اکنون» نیست، بلکه مسئله جایی دیگر، در زمانی دیگر مورد نظر ماست. موضوع دیگر اینکه وقتی ما نگاه تاریخی داریم، دگرگونی ها اهمیت بسیار زیادی پیدا کرده و مورد توجه قرار می گیرند. موضوع دیگر اینکه انسان شناسی تاریخی به همان اندازه که از الگوهای انسان شناسی استفاده می کند، به همان اندازه بخشی از کلیت تاریخ هم هست. برای اینکه تاریخ یک کل به هم پیوسته است و ما نمی توانیم موضوعاتی را که می تواند برای یک انسان شناس جالب توجه باشد را از بقیه تاریخ جدا و حذف کنیم؛ چه بسا دقیق تر این است که بگوییم بقیه ای وجود ندارد و هر چه هست، همین است. در تایید این نکته توجه دوستان را به عبارتی از مارک بلوش^۴ جلب می کنم که می گوید: «تاریخ علم مطالعه انسان ها است در زمان ها.» او در مورد انسان شناسی تاریخی صحبت نمی کند، او در واقع علم تاریخ را معرفی می کند و می گوید علم مطالعه انسان ها در زمان ها است؛ نگاهی که مارک بلوش به تاریخ دارد، به انسان شناسی تاریخی بسیار نزدیک می شود، گویی تاریخ جز اینکه ابعاد مختلف زیست انسان ها را مورد مطالعه قرار دهد، اصلاً کار دیگری برای انجام دادن ندارد.

نیاز به انسان شناسی تاریخی

یکی از سوالاتی که حتماً لازم است به آن جواب داده شود نیاز به این حوزه مطالعاتی است. آیا واقعا یک آدم بیکاری پیدا شده و با خودش گفته برویم چیز تازه ای بگوییم! بعد بگویید «روش شناسی انسان شناسی تاریخی در حوزه مطالعات اسلامی»! عنوانش هم پرطمطراق است و برای ویتترین چیز بسیار خوبی است! واقعا این طور است؟ یا اینکه ما به جداً به چنین حوزه مطالعاتی نیاز داریم؟ به نظر من پرداختن به این سوال -نه در این بحث بلکه در همه بحث ها- همواره یک سوال بسیار جدی است؛ این که اصلاً چه نیازی داریم درگیر چنین مسئله ای شویم؟ من به دو نیاز مشخصاً اشاره می کنم؛

^۴ مارک بلوش نظریه پرداز مشهور فرانسوی که به عنوان تئوریسین مکتب آنال شناخته می شود و شاید محوری ترین کسی است که در حوزه تئوری های نظریه های تاریخ معاصر -به خصوص در مکتب آنال- اظهار نظر کرده است.

۱- نیاز اول این است که ما بتوانیم نصوص دینی را (مثل کتاب یعنی قرآن و مثل احادیث) را در شرایط زمان و مکان صدورشان درک کنیم. یعنی متوجه بشویم آیه ای که داشته نازل می شده به افرادی که در آن زمان مخاطب مستقیم بوده اند، زینندگان درون فرهنگ بوده اند - نه مثل ما با یک فاصله هزار و چهارصد و خورده ای ساله-، واقعاً چه چیزی از آن می فهمیدند؟ مثلاً وقتی که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۵ آیا منظور این بوده افرادی که درجات عالی علمی را طی کرده اند - و از دانشگاه های مختلف درجات دکتری و پست دکتری و مواردی از این قبیل گرفته اند- این ها بیشتر از خدا می ترسند تا آدمی که این درجات را طی نکرده؟ آیا منظور علمای قدیم بوده اند؟ یعنی یک نفر که درس خارج حوزه خوانده است، خَشْيَتِش از یک آدمی که در حد سطح تحصیل کرده است، بیشتر خواهد بود؟ این چنین نیست. برای فهم این آیه باید ببینیم وقتی که مردم - یعنی مخاطبان مستقیم هم عصر نزول در شبه جزیره- این آیه را می شنیدند، از آن چه می فهمیدند؟ و برای این که بتوانیم پاسخ این سوال را بدهیم، به یک دانش نیاز داریم. به عنوان مثال یکی از مصادیق مهم مورد بحث، آیات حجاب می باشد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». دقت کنید که آیه شریفه می گوید این نزدیک تر است که این زنان، به این لباس شناخته شوند تا مورد آزار و اذیت قرار نگیرند؛ مورد چه آزاری؟ این چه آزاری است که اگر آن فرد شناخته شود، اذیتش نمی کنند، ولی اگر شناخته نشود، اذیتش می کنند؟ این لباس چگونه می توانسته باعث شود، آنها شناخته شوند؟ از چه کسی شناخته شوند؟ قرار بوده چه کسی را از چه کسی تشخیص دهیم؟ این متعلق به کدام جامعه است؟ در یک جامعه دیگر این شناخته شدن باید با چه ابزاری صورت بگیرد؟

اگر ما نتوانیم بفهمیم که آن کسی که در زمان نزول زندگی می کرده است، چه درکی از این عبارات داشته، امروز هم نمی توانیم ارتباط مناسبی با این مطالب برقرار کنیم؛ به همین دلیل است می گویم باید نصوص دینی را متناسب با شرایط اکنون و اینجا بازخوانی کرد، یعنی ترجمه فرهنگی. یک مطالعه انسان شناسی تاریخی باید به ما این امکان را بدهد که درک کنیم گزاره های مورد مطالعه ما، در شرایط آنجا و آن زمان چگونه فهم می شدند؟ و بعد ترجمه اش کنیم به فهم عصر خودمان و بگوییم در این زمان و در این مکانی که ما داریم زندگی می کنیم، این گزاره را چگونه می توان فهمید. اما در حال حاضر ما به جای این که این فرایند را طی کنیم، چه کار می کنیم؟! روش ما این است که همه چیز را می گذاریم لای سبیل! یعنی فرض را بر این می گذاریم که اکنون با آن هنگام و اینجا با آنجا هیچ فرقی

^۵ «این است و جز این نیست که فقط علما از خدا می ترسند.» آیه ۲۸ سوره فاطر

ندارد؛ مسئله بسیار ساده است! بنابراین ما به این حوزه از دانش -یعنی انسان شناسی تاریخی- به شدت نیاز داریم تا بتوانیم این ترجمه فرهنگی را انجام دهیم.

۲- نیاز دوم، درک تاریخ مندی محتوای نصوص است که تفاوت اساسی با مورد قبلی دارد. در مورد قبل ما متنی داشتیم و فکر می کردیم که در حال انتقال گزاره ای به ما است، حالا ما در تنظیم افق دید اینجا و اکنون با افق دیدی که در آن جا و آن زمان ارائه می شد، مشکلاتی داریم؛ ولی مسئله حتی فراتر از این است، مسئله اصلی این است که محتوای نصوص، اساساً تاریخ مند هستند، یعنی خودشان به شدت درگیر تاریخ اند. چرا؟ برای این که انسان موجودی است که اصلاً درگیر تاریخ است، انسان موجودی است که در زمان زندگی می کند؛ شما نمی توانید زمان را از انسان بگیرید و درباره انسانی صحبت کنید که در هیچ جایی و هیچ زمانی زندگی نمی کند، چنین انسانی اصلاً وجود خارجی ندارد. به عنوان مثال وقتی آیه قران می گوید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» او کسی است که در میان «امیین»، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر آنان آیات قران بخواند و الی آخر، این «امیین» یک پدیده تاریخ مند است، این احساس حقارتی بود که عرب جاهلی در مقابل اهل کتاب داشت، فکر می کرد چرا اهل کتاب سواد دارند، ولی من ندارم؟ چرا آن ها کتاب آسمانی دارند، من ندارم؟ چرا آن ها با فرهنگ اند، من نیستم؟! و الآن یک موهبتی به آن ها داده می شود. آیه می گوید ما پیامبری از خودتان برمی انگیزیم تا شما را در چنان موقعیت فرهنگی قرار دهد که نه تنها شما آن احساس حقارت را نداشته باشید، بلکه احساس برتری به شما دست دهد. این پدیده خودش تاریخمند است، یعنی در بستر تاریخی اتفاق افتاده است.

هم چنین باید توجه داشته باشیم که برداشت از نصوص هم با تحول تاریخی پیوند مستقیم خورده است. ما در مطالعات اسلامی که صرفاً مواجه با متن قرآن و احادیث نیستیم، بخش مهمی از چالش های ما مربوط به خوانش ها و تفسیرهایی است که از متون احادیث و قرآن وجود دارد. مثلاً در طول قرن های متمادی وقتی آیه «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» از این آیه، عذاب برداشت می کردند و درکشان این بود که خداوند بر هیچ قومی عذاب نمی فرستد، مگر اینکه خودشان ریگی به کفششان باشد، خود قوم یک شیطنتی می کنند که باعث می شود خداوند یک عذابی برایشان بفرستد، اگر ملت آرام باشند و تخلف از دستور خداوند نکند، عذابی هم برایشان فرستاده نمی شود؛ از زمان سید جمال الدین اسد آبادی، معنای این آیه ۱۸۰ درجه تغییر کرد، آیه معنی اش این شد که خداوند حال هیچ ملتی را بهبود نمی بخشد، مگر آن ها خود در جهت اصلاح امور اقدام کنند و به این ترتیب این شد شعار اصلاح طلبان دینی و کسانی که می خواستند «فلک را سقف بگشایند و طرحی نو دراندازند». آیه معنی مثبت پیدا کرد و معنی عذاب خودش را از دست داد؛ آیه که همان آیه بود، چیزی که دچار تغییر شده بود تفسیری بود که از آیه صورت

می گرفت. مثال دیگر این که قرن های متوالی مردم آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» را می خواندند و می گفتند مردان فرمانده اند و زنان فرمان بردار؛ ولی الان ما به مرحله ای رسیده ایم که در برخی چنین ترجمه کرده اند که آیه می گوید مردان، خدمت کاران و کمر بستگان خدمت به بانوان مکرمه هستند!^۶ چه اتفاقی افتاده است؟! آیه که همان آیه است، اتفاقی که افتاده دقیقاً این است که فرهنگ تغییر کرده و ما دچار تغییرات فرهنگی شده ایم و در نتیجه فهم ها و تصحیح های مختلفی از این آیه و همچنین احادیث پیدا کرده ایم.

بنابراین باید توجه داشته باشیم که انسان فهمنده نصوص نیست، بلکه نصوص برای انسان هستند؛ این مسئله بسیار مهم است. ما غالباً تصور می کنیم که یک چیزی گفته شده و بعد یک دفعه به ما مأموریت دادند که شما باید بروید و آن چیز را بفهمید؛ در حالی که اصلاً کل قضیه برای ماست، یعنی از اول خدا دارد با ما حرف می زند، با چیز دیگری حرف نمی زند؛ بنابراین پشتوانه نص شناسی و متن شناسی، حتماً باید همه ویژگی هایی که انسان دارد، هر چیزی که در حوزه انسان شناسی مطرح است، باشد. وقتی که قرآن با انسان در حال مکالمه است، شما چطور می توانید انسان شناسی نداشته باشید و قرآن شناسی داشته باشید؟ قرآن با چه کسی دارد حرف می زند؟ بنابراین به نظر می رسد که این قضیه هم بسیار مهم است و با در نظر گرفتن این دو بخش است که بنده فکر می کنم ما به این حوزه از دانش بسیار نیاز داریم. موضوع اصلاً این نیست که ما صرفاً به دنبال حرف های تازه زدیم به هر قیمتی، ولو اینکه بخواهیم حرف های بدون استفاده بزنیم.

سهم انسان شناسی در انسان شناسی تاریخی

اگر بخواهیم پیرامون مبانی روش شناختی انسان شناسی تاریخی صحبت کنیم، بحث مهم دیگر این است که سهم انسان شناسی و سهم تاریخ در انسان شناسی تاریخی چیست؟ وقتی سهم ها مشخص شود، نسبت روش ها هم تا اندازه ای مشخص خواهد شد.

۱- نخستین سهم انسان شناسی، در اختیار قرار دادن تصویری از الگوهای متنوع زیست انسانی است. در جلسه صبح خانم دکتر شهشهانی در جواب یکی از سوالاتی که در جلسه مطرح شد، مطلب بسیار خوبی بیان کردند، سوال این بود که وقتی انسان شناس یک سال می رود در یک میدان^۷ و با قومی زندگی می کند، چطور مطالب آنها را ضبط و بعد تحلیل می کند؟ چطور این اتفاق می افتد که ما صرفاً به توصیف نمی رسیم؟ و گرنه آدم می گوید آن ها این گونه غذا می خورند، این گونه می خوابند، این گونه عزاداری می کنند و ... از درون این که علم در نمی آید. ایشان گفتند

^۶ خانم طاهره صفارزاده در ترجمه انگلیسی قرآن، «قَوَّامُونَ» را به servants یعنی خدمت کاران ترجمه کرده اند!

^۷ field

وقتی این توصیف‌ها به علم تبدیل می‌شود که شما بتوانید در نهایت یک چارچوب تبیینی برای این مسئله داشته باشید حالا با هر کدام از مدل‌های انسان‌شناسی که وجود دارد.

این مطلب دقیقاً درباره انسان‌شناسی تاریخی هم صدق می‌کند، برای اینکه یک انسان‌شناس تاریخی هم وقتی می‌خواهد راجع به عرب‌های حجاز زمانی که قرآن نازل می‌شده، یا مردم کوفه و بصره در زمانی که حضرت علی (ع) در بین آنها زندگی می‌کرده، صحبت کند، باید با آن‌ها زندگی بکند و باید دقیقاً ببیند آنها چگونه مردمی هستند و فقط رفتار آنها را توصیف نکند، بلکه بتواند با الگویی رفتارهای آنها را تحلیل کند. خانم دکتر شهشهانی گفتند که انسان‌شناس باید با یک پشتوانه آکادمیک این کار را انجام دهد، من سعی کردم آن پشتوانه آکادمیک را اینجا باز کنم. در واقع آن پشتوانه برای یک انسان‌شناس این است که الگوهای متنوع زیست‌انسانی را استخراج کرده باشد، - البته نه خود او بلکه کل سیستم انسان‌شناسی این کار را انجام می‌دهد- و او فقط بعد از اینکه با الگوهای متنوع زیستی آشنا هست، وارد یک میدان می‌شود و شروع می‌کند راجع به آن میدان مطالعه کردن؛ وگرنه اگر غیر از این باشد، توصیف محض خواهد بود و یک قدم از توصیف محض فراتر نخواهد رفت.

ما وقتی با جوامع تاریخی مواجه می‌شویم، آن الگوها عیناً اینجا کار می‌کنند، مثلاً فرض کنید در حوزه انسان‌شناسی ازدواج ما با پدیده‌ای مواجه هستیم به نام ازدواج آزمایشی؛ خب ازدواج آزمایشی در بسیاری از اقوام سرخ‌پوست آمریکایی هست و در بسیاری از مناطق آفریقا هم وجود دارد، وقتی ما با شرایط شبه جزیره عربستان و با پدیده متعه یعنی ازدواج‌های کوتاه مدت - که در فرهنگ عامه ایرانی به آن صیغه گفته می‌شود- مواجه می‌شویم، می‌بینیم بسیاری از آن ویژگی‌های که در الگوهای انسان‌شناسی، تحت عنوان ازدواج آزمایشی از آن صحبت می‌شود، در ازدواج موقت وجود دارد. بنابراین انسان‌شناس تاریخی با دست خالی به سراغ مطالعه رخدادهای تاریخی نمی‌رود، بلکه از الگوهایی که ثمره کار انسان‌شناسان برجسته قبلی است، استفاده می‌کند.

۲- سهم دیگر انسان‌شناسی در انسان‌شناسی تاریخی، تحلیل ساختارهای فرهنگی فرآیندهای زیست‌انسانی است، یعنی انسان‌شناسی به کسی که سراغ تاریخ رفته کمک می‌کند تا بتواند ساختارهای فرهنگی را شناسایی کند، فرایند های زیست‌انسانی را شناسایی کند، به عنوان مثال در بحث آموزش، آموزش فقط از طریق مدرسه نیست، ما باید تشخیص دهیم که چه فرایندهایی برای آموزش در جوامع مختلف وجود دارد و این‌ها را در تحلیل‌مان مورد استفاده قرار دهیم. مثلاً وقتی قرآن می‌گوید پیامبر اکرم (ص)، مردم را آموزش می‌داده است «لِيُعَلِّمَهُمُ»، چگونه آموزشی بوده است؟ ما الآن خیلی راحت می‌گوییم امام صادق (ع) دانشگاهی درست کرده بودند که سه هزار نفر در آن تحصیل می‌کردند؛ انگار که در آن جا هم واحد می‌گرفتند و معاون آموزش داشته است! در حالی که طبیعتاً، الگوها،

الگوهای متفاوتی بوده اند و ما نیازمند اطلاعاتی هستیم که بتوانند این تفاوت ها را برای ما تبیین کنند؛ به این ترتیب ما از داده های دانش انسان شناسی می توانیم به طور گسترده ای برای گواه گیری استفاده کنیم.

مثالی در این باب خدمتتان عرض می کنم. یکی از دوستان ما یک پایان نامه ارشدی نوشتند که بعد تبدیل شد به رساله دکتری درباره الگوهای هدیه و مبادله ثروت در قبایل ملانزی و پولینزی و این که چرا در قرآن گفته شده است «يقولون انما البيع مثل الربا» می گویند که بیع مثل ربا است، ولی چرا نمی گوید ربا مثل بیع است؟! انگار که ربا برای این ها پدیده ای شناخته شده قدیمی هست و بیع پدیده ای جدیدی است که با آن سر و کار دارند؛ بعضی از مفسرین ما که نتوانستند به این سوال جواب بدهند، گفته اند این تشبیه مغلوب است؛ ولی این پژوهش با استفاده از الگوهای مبادله ثروت و «پدیده پوتلاچ» و موارد دیگر نشان داد که ما نمونه هایی از این گونه مبادلات را در جوامع دیگر هم داشته ایم و اتفاقاً قابل درک می شود که واقعاً عرب جاهلی چه درکی از ربا و بیع داشته و چرا گفته شده «انما البيع مثل الربا» و برعکس آن گفته نشده است.

سهم تاریخ در انسان شناسی تاریخی

۱- تاریخ موظف است تصویری از تحول تاریخی و اصلاً خود پدیده تاریخیّت یا تاریخمندی^۸ در اختیار یک انسان شناس تاریخی قرار دهد که در اینجا نظریه تاریخ اهمیت بسیار زیادی دارد که در ادامه کمی بیشتر توضیح خواهم داد.

۲- هم چنین تاریخ در زمینه شناسایی، نقد و ارزیابی منابع هم می تواند به درد انسان شناس تاریخی بخورد که هر کدام از این منابع، چه قدر قابل استناد هستند یا نیستند؟

۳- دیگر این که تاریخ در ارائه الگوهای تحلیل تاریخی در قسمت روش شناسی تاریخی به معنی الأخص می تواند کمک بکند و در انتها می توان گفت دستاورد مشارکت تاریخ در انسان شناس تاریخی، آرتیکولیشن یا مفصل بندی روابط زمانی و روابط بین نهادی^۹ است. منظور از روابط بین نهادی این است که در یک جامعه سیاست چه تأثیری روی اقتصاد می گذارد، اقتصاد چه تأثیری بر روی آموزش و پرورش می گذارد؛ مواردی از این قبیل را تاریخ -به خصوص در دوره مکتب آنال به بعد- به طور جدی بررسی کرده و دستاوردهای بسیار خوبی دارد که می تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

^۸ historicity

^۹ Inter-institutional relations

پژوهش های میدانی و انسان شناسی تاریخی

یکی از سوالات بسیار مهمی که همواره پرسیده می شود این است که آیا پژوهش های میدانی جایگاهی در انسان شناسی تاریخی دارند؟ مشخص است که انسان شناسی تاریخی به هر دو معنا، جامعه زینده ندارد که بر روی آن مطالعه میدانی انجام دهد، اما انسان شناسی تاریخی لااقل به دو شکل از داده های پژوهش های میدانی بهره می برد:

۱- روشن شدن وضعیت T+1

نظام مطالعه تاریخی بر اساس مقایسه وضعیت T₀، T-1 و T+1 است. یعنی اگر T₀ یا همان سوژه مورد مطالعه ما، جامعه حجاز در دوره نزول قرآن است، می توانیم با مطالعه همان جامعه در دوره های قبلی و بعدی، و مقایسه نظام های فرهنگی در آن ها، به پدیده CHANGE یا تغییر^{۱۱} دست پیدا کنیم. گمشده فردی که مطالعه تاریخی انجام می دهد، «تغییر» است، یعنی باید پیدا بکند تغییر، در کجا و در کدام گسل اتفاق افتاده است. به همین دلیل است که مثلاً مطالعاتی که امروز راجع به قبایل عرب بادیه مثل بادیه نشینان حجاز انجام می شود - که نزدیک به ۳۰، ۴۰ کار میدانی قوی راجع به عرب بادیه انجام شده است، - بسیاری از مواقع برای درک آنچه که در صدر اسلام بوده است به ما کمک می کند، نه به این معنا که ما فرض بگیریم تمام داده های مربوط به زندگی امروزی، حتماً هزار و چهارصد سال پیش هم به همین شکل و با همین الگوها وجود داشته است؛ این کمک از آن روست که ما الگوهای زندگی سامی را از طریق مطالعاتی که راجع به اقوام سامی صورت گرفته مثل نظام های قبیله ای عبرانی، آرانی و آکدی را به عنوان یک وضعیت T-1 داریم، حال اگر وضعیت مطالعات جدید میدانی را هم به عنوان وضعیت T+1 داشته باشیم و این ها را با وضعیت T₀ که صورت مسئله ماست، مقایسه کنیم، این مقایسه ابزاری است برای پیدا کردن ناحیه های تغییر؛ یعنی همان نقطه عطف هایی که تغییر افتاده است.

۲- به عنوان الگوی گواه

بسیاری از مواقع ما در مطالعه رخدادهای فرهنگی در جامعه مورد نظرمان -مثلاً جامعه حجاز زمان نزول قرآن- با ابهامات و موارد غیرقابل درکی مواجه هستیم، در این مواقع مطالعه میدانی می تواند کمک کند تا جواب مسئله مان را پیدا کنیم و به فهم دقیق تری برسیم. یکی از موارد که برای خود بنده اهمیت داشت این بود که در عرب جاهلی هم باورهایی به زندگی پس از مرگ وجود داشته است؛ - که آیات قرآن کریم هم درباره این موضوع صحبت می

^{۱۱} به طور کلی در تاریخ، دو محور مفهومی بسیار جدی وجود دارد؛ ۱- مسئله زمان و ۲- مسئله تغییر. بحث های روش شناختی به شدت متکی به درک ما از زمان و درک ما از تغییر هستند.

کنند،- در آداب عرب جاهلی رسم بوده که وقتی کسی فوت می کرده است، شترش را می کشتند، پاچه ها و کله اش را جدا کرده و با گوشتش آش درست می کردند و به مردم می دادند، چهار دست و پای شتر را هم با نیزه فرو می کردند در زمین و یک نیزه بزرگتر هم می گذاشتند زیر سر شتر و سر او را عَلم می کردند -شبیبه یک ماکت دایناسوری که درون موزه است،- معتقد بودند بعد از سه روز، کسی که فوت کرده، سوار شتر می شود و به آسمان می رود؛ ولی اگر ما این شتر و مرکب را برایش فراهم نکنیم، او دیگر نمی تواند به آسمان برسد.

درباره این موضوع یک ابهاماتی وجود داشت و بعضی از مسائلش به خوبی برای ما نقل نشده بود، یک بار که بنده داشتم کتاب فاروق سومر -مورخ و انسان شناس تُرک- درباره اقوام اُغوز در آسیای مرکزی را می خواندم و با رسم کاملاً مشابهی آشنا شدم که حاصل یک مطالعه میدانی بود. فاروق سومر نشان داده بود که در میان قبایل اُغوز همین کار را با اسب انجام می دهند و دقیقاً همین باورها وجود دارد و دقیقاً همین اتفاق در آنجا می افتد. مدتی بعد کتابی از علی زین العابدین خواندم با عنوان «بین الحبش و العرب» در این کتاب هم یک مطالعه میدانی در مورد مردمی که در الآن در حبشه زندگی می کنند، انجام و نشان داده شده بود که این رسم، هنوز هم در بین قبایل حبشی هنگام برگزاری مراسم ختم انجام می شود. داده هایی به این شکل می توانند به عنوان الگوی گواه مورد استفاده قرار بگیرند و کمک زیادی می کنند برای معنادار کردن قسمت هایی از تاریخ که اطلاعات درستی و جامعی درباره آن گزارش نشده و یا خود مورخ هم، مطلب را درست نفهمیده و به گونه ای نقل کرده که برای ما قابل درک نیست؛ اینجاست که پژوهش های میدانی به عنوان گواه به ما کمک می کنند.

منابع مطالعه در انسان شناسی تاریخی

وقتی از انسان شناسی تاریخی صحبت می کنیم، برخی تصورشان این است که انسان شناس تاریخی مثلاً تاریخ طبری یا تاریخ بیهقی را باز می کند، هر چه که آن جا نوشته شده را باور می کند و تمام آن مطالب را مثل یک قصه تعریف می کند و اسم آن را می گذارد انسان شناسی تاریخی! آن موقع ما را شرمند انسان شناسان می کند که می گویند این انسان شناسی اصلاً چیز قابل درکی نیست و اصلاً معلوم نیست چه هست! این بیشتر یک قصه نویسی است تا انسان شناسی! ولی در انسان شناسی، مثل سایر حوزه های پیشرفته تاریخ، ما با دو نوع منابع و مستندات مواجه هستیم؛ یکی گزارش ها^{۱۱} و دیگری یادمان ها^{۱۲} هستند. گزارش ها همان کتب و اسناد تاریخی است که مکتوب شده اند، در اینجا به توضیح یادمان ها خواهیم پرداخت.

^{۱۱} reports

^{۱۲} monuments

یادمان ها گاهی اشیا فرهنگی هستند مثل آثار باستانی؛ به عنوان مثال اگر یک دستگاه آسیاب دستی در موزه تاریخ گذاری شده باشد، آن موقع می توانیم بگوییم آیا در عربستان عصر نزول آرد کردن گندم وجود داشته است یا نه؟ آرد کردن گندم در چه سائزها و اندازه هایی انجام می شده؟ آیا در کل منطقه حجاز یک آسیاب شناسایی شده که تاریخ آن به دوره صدر اسلام برگردد - مثل آسیاب هایی که در ایران فراوان اند- و از این طریق ثابت بشود که مردم در آن زمان گندم یا غلات آسیاب می کردند؟ جواب این سؤال منفی است و دقیقاً همین است که به ما کمک می کند نتیجه بگیریم مردم در آن زمان اصلاً قوت غالبشان نان و آرد نبوده؛ و نان یک غذای فانتزی و خارجی محسوب می شده است. اما فراتر از یادمان های شیئی که در واقع مثل اشیا فرهنگی اند^{۱۳}، یادمان ذهنی هستند. یادمان های ذهنی سه دسته می شوند:

۱- یادمان های لفظ بنیاد؛ مثل واژه ها، ضرب المثل ها، نام ها و ...

۲- یادمان های «شکل بنیاد»^{۱۴}؛ مثل نمادها، نشانها، نقش مایه های هنری (که به حوزه نشانه شناسی ارتباط پیدا می کند) و ...

۳- یادمان هایی داستان بنیاد؛ مثل اسطوره ها، داستان های حماسی، تعلیمی، آیین های روایتمند -مثل آیین عاشورا-

انسان شناس تاریخی فقط به سراغ کتبی که یک سری گزارشات تاریخی را نقل کرده باشند، -مثلاً جاحز گفته است مردم عرب چگونه غذا می خوردند یا عایشه گفته است در عرب چهار نوع ازدواج وجود داشته است- نمی رود؛ هرگز اعتماد کاملی به این کتاب ها -اگر چه می توانند مرجعی برای استفاده باشند،- وجود ندارد. انسان شناسان تاریخی درباره کتب و گزارش های تاریخی، نگاهی بسیار منتقدانه و شکاکانه دارند؛ ولی هنگامی که در مورد یادمان ها صحبت می کنیم، قضیه فرق می کند؛ یادمان هایی که به صورت ناخودآگاه در فرهنگ جامعه باقی مانده اند و عملاً جایی برای تحریف -به آن معنایی که عامدانه کسی بیاید و تحریفی را انجام بدهد- ندارند، به مراتب برای ما کارآمدتر و قابل اعتمادتر هستند؛ یک نمونه آن را به عنوان مثال عرض می کنم.

بنده مطالعه ای درباره لباس هایی که قرآن در موردشان صحبت می کند، انجام دادم. قرآن در مورد جلباب، قمیس، سراپیل و موارد دیگر صحبت می کند. نتیجه آن مطالعه در یک جمله این است: «تمام لباس هایی که قرآن در موردش صحبت می کند، اسم خارجی دارند.» همه آن ها برند خارجی هستند! یعنی هیچ کدام از لباس هایی که قرآن در مورد آن ها صحبت می کند، واژه عربی نیستند. معنای این چیست؟ معنایش این است که در فرهنگ پوشاک و لباس

^{۱۳} material culture

^{۱۴} form base

عربستان در آستانه نزول قرآن، تحول مهمی اتفاق افتاده است؛ این به ما کمک بسیار زیادی می کند تا نظام پوشاک را در عربستان آن عصر مورد مطالعه قرار دهیم. به عکس چندین واژه کاملاً عربی اصیل درباره پوشاک وجود دارد که ناظر بر کالاهای وطنی و ناظر بر پوشاکی است که در خود عربستان از قرن ها پیش تولید می شده، ولی یکبار هم در قرآن این واژگان به کار برده نشده اند، به عنوان مثال یکی از این واژه ها «فوپس» به معنی لُنگ است؛ برای اینکه دیگر لُنگ پوشیدن و استفاده کردن از لُنگ به عنوان لباس در جامعه عربستان آن موقع منسوخ شده بوده، آن ها متمدن شده بودند، لباس های به اصطلاح دوختنی می پوشیدند و از لباس هایی که صرفاً تکه ای پارچه هستند، اثری باقی نمانده بود. این کمک شایان توجهی است برای کسی که می خواهد برآوردی درباره نظام پوشاک در عربستان عصر نزول داشته باشد.

جمع بندی

در انسان شناسی تاریخی ما با یک روش شناسی پیچیده مواجه هستیم؛ یعنی در این نوع مطالعه، پژوهشگر باید با نظریه های جامع انسان شناسی، الگوهای شناخته شده در مطالعات میدانی انسان شناسی و گونه های مختلف زیست انسانی از یک طرف و با نظریه های تاریخی، نقد متن، از طرف دیگر کاملاً آشنا باشد؛ همچنین باید بتواند به خوبی یادمان های شیئی و ذهنی تاریخی-فرهنگی را کشف و تحلیل کند تا در نهایت یک انسان شناس تاریخی موفق باشد. مشکل دیگر او کار کردن با متن است، برای اینکه وقتی مسئله متن مطرح می شود، ما مشکلات متن پژوهی را داریم؛ مثلاً در حوزه حدیث، مشکل کوچکی داریم به نام «نقل به معنا»، یک نقل به معنا می تواند تمام تکیه ما را به واژگان منهدم کند. بنابراین از نظر روش شناسی، این نوع مطالعات، مطالعات بسیار ریسک پذیر و پرخطری است که باید تمام جوانب و ابعاد آن را در نظر گرفت. اگر ما علاقه مند شدیم و فکر کردیم این نوع مطالعه می تواند گرهی از مشکلات ما باز بکند، باید هزینه آن را پرداخت کنیم و تمام این حوزه های روشی باید مورد توجه قرار بگیرد تا نتیجه کار، عجولانه نبوده و یک کار پخته قابل عرضه به جامعه علمی باشد.

...پایان